

به نام خدا

رهگذری فرزندان

« باید‌ها و نبایدها در رفتار با دانش آموزان »



نویسنده

محمدرضا مرادی

دو جاده در جنگلی از هم جدا شدند
و من آن را که مسافر کمتری عبور کرده بود برگزیدم
و همین تمام دگرگونی‌های زندگی‌ام را موجب شد...

«رابرت فخر است»

فهرست مطالب

(با کلیک روی هر بخش می‌توانید به صفحه‌ی مورد نظر هدایت شوید)

۵	فصل اول: من ربّات نیستم!
۶	لباسی با نشان تکرار
۶	سه برگ برنده‌ی «ربّات» نسبت به «انسان»
۶	برگ اول: خستگی نمی‌فهمد!
۶	برگ دوم: دقت فوق‌العاده
۷	برگ سوم: سرعت فوق‌العاده
۷	ربّات‌هایی در همین حوالی
۷	شغل‌هایی که ربّات به آن‌ها رحم نخواهد کرد!
۸	برنده آینده ربّات است یا فرزندتان؟
۹	سلاحی برای شکست ربّات‌ها
۱۰	احساس
۱۲	فصل دوم: سُرْمه‌ی بیست
۱۳	همه چی آرومه!
۱۳	چرا کامل نیستم؟
۱۳	متهم ردیف اول
۱۴	همیشه کوتاه‌ترین راه، پرگل‌ترین راه نیست!
۱۵	فروود یا سقوط؟!
۱۵	فصل سوم: از گوشی گیری تا گوشه‌گیری
۱۶	گوشی تعطیل
۱۶	پاک کنی که صورت‌مسئله را تمیز پاک نکرد
۱۷	گرداب زمانی تابستان
۱۷	"چرا؟"؛ کلیدواژه‌ی موردعلاقه‌ی نسل جدید
۱۸	جذابیت، تنها رقیب موبایل و تبلت
۱۸	نامهربانی مهربان
۱۸	کَلَش آف اهواز

- آموزش از نوع سلف‌سرویس ۱۹
- مکمل‌ها را قطع نکنیم! ۲۰
- فصل چهارم: زندگی در حومه‌ای از مدرسه** ۲۰
- ماهی را اگر از «آب سالم» بگیری تازه است! ۲۰
- برگه‌ام را چه کسی برداشت؟ ۲۱
- بنازم به ناز رفتگر مدرسه ۲۱
- باسوادی، معادله‌ای متغیر با زمان ۲۲
- زمین کج نیست! ۲۲
- پایه‌ی زندگی فرزندان را قوی کنید ۲۳
- تا تنور گرم است، نان را بچسبانید! ۲۳
- فصل پنجم: تشویقی به رنگ تنبیه** ۲۴
- پایان دوران تنبیه ، آغاز دوران تشویق بد ۲۴
- این تشویق، راه تنبیه را می‌رود ۲۵
- مثل پدرها و مادرهای حرفه‌ای تشویق کنیم ۲۶
- فصل ششم: قبل از چگونگی، به چرایی فکر کنیم...** ۲۷
- کارگران مشغول مشتق‌گیری‌اند! ۲۷
- سخت است ولی چگونه ممکن؟ ۲۸
- چراغ چرایی ۲۸
- حرف آخر** ۲۹
- دعوت‌نامه اولیا ۲۹

فصل اول: من ربات نیستم!

بسیاری از والدین به صورت خودآگاه و یا ناخودآگاه در حال پرورش ربات هستند تا انسان! رباتی که:

صبح به مدرسه می‌رود ، صبر می‌کند زنگِ آخر بخورد و ظهر نیز به منزل برمی‌گردد...

رباتی که به او می‌گویند فلان کار را انجام بده و او نیز دقیقاً همان کار را عیناً باید انجام دهد؛ زیرا اگر برخلاف چیزی که به او گفته شده کاری را انجام دهد به او می‌گویند: تنبل! مثلاً یکی از دانش‌آموزانم که در سال‌های قبل این‌گونه به او القاشده بود که فلان سؤال ریاضی را فقط باید به همان روشی که به او گفته شده حل کند، پس از چند سال هنوز اضطراب این را داشت که نکند آن سؤال را با روش خلاقانه‌ی خود حل کند و جریمه شود؟!

آن دانش‌آموز به دفعات مکرر در فصل‌های مختلف این سؤال را باحالتی مضطرب از من می‌پرسید: "آقا آگاه این سوالو با روش دیگه ای حل کنیم واقعاً نمره می‌دید...؟! " آیا واقعاً منطقی است که ویژگی‌های فوق‌العاده و نهفته در وجود فرزندان را به فراموشی سپرده و از آن‌ها انسان‌های صرفاً ربات نما بسازیم؟! ربات‌هایی که فقط و فقط بر اساس دستورالعمل‌هایی که به آن‌ها داده می‌شود، عمل می‌کنند. همان انسان‌های ربات نمایی که چند سال بعد:

صبح‌ها سرکار می‌روند ، کارهایی تکراری انجام می‌دهند و شب نیز به منزل برمی‌گردند...

باین حال آیا می‌توانیم برای روزمرگی‌هایی که این‌گونه برای آینده‌ی فرزندان رزرو می‌کنیم، در آینده دلیلی بیاوریم؟ آیا حتی برای همین روزمرگی‌ها هم تضمینی در آینده وجود دارد؟

آیا صرفاً انجام کارهای تکراری و روتین که منجر به روزمرگی فرزندان در آینده می‌شود، کاری نیست که از عهده‌ی ربات‌ها بریاید...؟!

آن‌هم وقتی ربات‌ها و به‌طور کلی تکنولوژی می‌تواند کارها را سریع‌تر و ارزان‌تر از انسان انجام دهند، در آینده چه نیازی به استخدام انسان‌ها خواهد بود...؟! چه ویژگی‌هایی در فرزندان سبب تمایز او با ربات‌ها و کامپیوترها در سال‌های آینده خواهد شد؟ آیا صرفاً پوشیدن لباس تکنولوژی می‌تواند برتری فرزندان را در آینده نسبت به ربات‌ها و کامپیوترها تضمین کند؟

لباسی با نشان تکرار

منظور از انجام کارهای تکراری و روتین (که ویژگی اصلی کامپیوترهاست) این است که پاسخی را در قالب اطلاعات از قبل به دست آورده باشیم و برای حل مسئله‌ای که پیش می‌آید، پاسخ مناسب را از بین آن اطلاعات اعلام کنیم. درست مثل یک نرم‌افزار کامپیوتری که با توجه به سؤالات و همچنین پاسخی که شخص برنامه‌نویس به آن داده است، می‌تواند سؤالات و یا خواسته‌های ما را در کمترین زمان ممکن برطرف سازد.

سه برگ برنده‌ی «ربات» نسبت به «انسان»

همان‌طور که اشاره شد ربات‌ها، کامپیوترها و به‌طور کلی تکنولوژی‌ها ویژگی‌هایی دارند که انسان به دلیل نداشتن آن ویژگی‌ها قادر به رقابت با تکنولوژی نخواهد بود. در ادامه برخی برتری‌های تکنولوژی نسبت به انسان را برایتان یادآور می‌شوم تا ببینیم آیا واقعاً فرزندان و دانش‌آموزانمان را برای رقابت با تکنولوژی در آینده آماده می‌کنیم یا خیر؟!

برگ اول: خستگی نمی‌فهمد!

بدون شک هیچ ربات و کامپیوتری وجود ندارد که پس از انجام فعالیت‌هایش خسته شود! نهایتاً شارژش تمام می‌شود و در عین شارژ شدن نیز می‌تواند دقیقاً با همان کیفیت به فعالیت خود ادامه دهد. کافیتس مقایسه‌ای بین فروشگاه‌های اینترنتی و فروشگاه‌های فیزیکی داشته باشیم تا فعالیت شبانه‌روزی تکنولوژی بدون هیچ‌گونه خستگی برایمان روشن گردد. همان‌طور که می‌دانید فروشگاه‌های اینترنتی به‌صورت شبانه‌روزی در حال سرویس‌دهی به مشتریان هستند در صورتی که در فروشگاه‌های فیزیکی فقط ساعات محدودی برای مشتریان باز است. فروشگاه‌های فیزیکی حتی اگر بخواهند مثل فروشگاه‌های اینترنتی به‌صورت شبانه‌روزی فعالیت کنند، نیاز به نیروی کاری در شیفت‌های متفاوت خواهند داشت که مسلماً این کار هزینه‌بر خواهد بود. بنابراین رقابت انسان با ربات یا کامپیوتری که به "خستگی" اعتقادی ندارد، کار آسانی نخواهد بود!

برگ دوم: دقت فوق‌العاده

در مقاله‌ای از ماهنامه مهندسی پزشکی و تجهیزات آزمایشگاهی، شماره ۱۲۱ می‌خواندم که در یکی از بیمارستان‌های آمریکا یک پرستار به‌جای تزریق ۱۰ واحد در میلی‌متر رقیق‌کننده‌ی خون، ۱۰ هزار واحد رقیق‌کننده به بیمار تزریق کرده بود! احتمالاً از این‌گونه اشتباهات در شغل‌های مختلف و در کشورهای متفاوت به گوش تان خورده است. حال وقتی کاری را که انسان در انجام آن ممکن است اشتباهات جبران‌ناپذیری را مرتکب شود، ربات‌ها با دقتی فوق‌العاده انجام دهند چه خواهد شد...؟!

برگ سوم: سرعت فوق‌العاده

در همان مقاله مطلبی در مورد رباتی را نیز دیدم که به کار داروفروشی مشغول بود! شیوه‌ی کار آن ربات به این صورت بود که با استفاده از بارکد، داروهایی را که بیماران می‌خواستند تشخیص داده و به سرعت در اختیار آنان قرار می‌داد. نکته جالب آن مقاله اینجا بود که با استفاده از این ربات ۱۲۰۰ ساعت در وقت داروخانه صرفه‌جویی انجام شد و علاوه بر صرفه‌جویی زمانی، این ربات طی چند ماه چیزی حدود ۱۲۰ میلیون تومان نیز در هزینه‌های داروخانه صرفه‌جویی کرد! باین حال چند سال بعد که فرزندان وارد بازار کار شد، اگر این ربات در همه‌ی داروخانه‌ها و ربات‌های دیگری نیز در سایر مشاغل وجود داشته باشد، آیا فرزندان قادر خواهد بود که هیچ اشتباهی نکند و درعین حال حقوق سر ماه نیز نگیرد؟! دیدیم که برای ربات‌ها این کار شدنی است!

ربات‌هایی در همین حوالی

آخرین باری که به بانک مراجعه کردید، چه کسی به شما شماره‌ی نوبتتان را داد؟
- بدون شک انسان نبود!
آیا امروز به کسی که توانایی شمردن پول را دارد، نیازی هست؟
- مسلماً خیر! چون دستگاه‌های پول‌شمار جای او را گرفته‌اند!
با این پیش‌زمینه، فردی را تصور کنید که امروز در حال آماده شدن برای کاری است که فردا تکنولوژی آن کار را بهتر از او انجام خواهد داد! وقتی این فرد که اکنون دانش آموز است وارد فردا شود، چه اتفاقی برایش خواهد افتاد؟ او در فردا همان احساسی را خواهد داشت که فرد توانا در نوبت‌دهی و شمردن پول در امروز دارد! او با آماده شدن برای کاری که از دست کامپیوترها برمی‌آید، در حقیقت خود را برای فردایی غیرواقعی آماده خواهد کرد.
نکته جالب اینجاست که روند واگذاری کارهای تکراری به ربات و کامپیوتر، کاروکاسبی فال‌گیرها(!) را نیز با راه افتادن سایت‌هایی که با یک کلیک فال می‌گیرند، کساد کرده است!!!
چه بخواهیم و چه نخواهیم، رفته‌رفته انجام کارهایی که از عهده‌ی کامپیوترها برمی‌آید، از انسان به کامپیوتر واگذار می‌شود. جامعه همیشه به سمت راحتی و آسودگی خواهد رفت. کارخانه‌داری که می‌تواند کارهایش را با هزینه‌ای کمتر و با استفاده از ماشین‌ها انجام دهد، دیگر نیاز عمده‌ای به نیروی انسانی نخواهد داشت. بلکه نیاز او تنها به انسان‌هایی خواهد بود که توانایی انجام کارهایی را دارند که هیچ کامپیوتر و رباتی قادر به انجام شان نیست.

شغل‌هایی که ربات به آن‌ها رحم نخواهد کرد!

با توجه به مطالبی که در مورد توانایی‌های ربات‌ها نسبت به انسان‌ها گفته شد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا در سال‌های آینده به مهندسين، معلمين، پزشکان و کلا... نیاز خواهد بود؟ شاید برخی بگویند شغل‌های که حالت روتین و تکراری دارند، می‌توانند در آینده جای خود را به کامپیوترها بدهند. چون کامپیوترها عاشق

کارهای تکراری هستند. به عنوان مثال پزشکی را در نظر بگیرید که با توجه به علائم بیمار، برای او نسخه تجویز می‌کند. آیا به جای این پزشک، نمی‌توان نرم‌افزاری طراحی کرد که بیمار فقط علائم اش را در آن وارد کند و نسخه را تحویل بگیرد؟ بماند که در این صورت چقدر در وقت بیمار نیز صرفه جویی خواهد شد! آیا امکان ندارد ربات‌هایی ساخته شوند که به صورت تعاملی مانند معلمین، اقدام به آموزش کنند؟ آیا امروز وب‌سایت‌هایی وجود ندارند که خدماتی به مشتریان ارائه می‌کنند که خیلی سریع‌تر و مقرون به صرفه‌تر از مراجعه‌ی فیزیکی می‌باشند؟ شما امروز برای جویا شدن از حال نزدیکانتان، برایشان نامه می‌فرستید یا از تلفن و پیامک و ایمیل و تلگرام و... استفاده می‌کنید؟

همان‌طور که استفاده از تکنولوژی‌ها توسط افراد طی سال‌های اخیر با ۱۰ سال قبل قابل مقایسه نیست، شک نکنید که در سال‌های پیش رو نیز این تغییرات حتی با سرعت بیش‌تری صورت خواهد پذیرفت. تغییراتی که از جایگزین شدن کامپیوترها و ربات‌ها با شغل‌هایی خبر می‌دهد که صرفاً کارهای تکراری در آن شغل‌ها انجام می‌شود. شاید به ذهن برخی این فکر برسد که با این تفاسیر، در آینده قطعاً شغل برنامه‌نویسی و تولید نرم‌افزار رونق فراوانی خواهد داشت؛ اما خبری که برایتان دارم این است که اخیراً یک شرکت در انگلستان نرم‌افزاری ساخته است که خودش می‌تواند نرم‌افزار بنویسد! باین حال، ما چقدر فرزندان و دانش‌آموزان را در این مسیر راهنمایی می‌کنیم؟ آیا از آن‌ها ربات‌هایی که **خسته می‌شوند**، **اشتباه می‌کنند** و **گند هستند** می‌سازیم یا انسان‌هایی که قادرند کارهایی را انجام دهند که هیچ ربات و کامپیوتری قادر به انجام شان نیست...؟

برنده آینده ربات است یا فرزندان؟

در اینجا لازم است ذکر کنم که مشاغل در آینده ممکن است به‌طور کامل حذف نشوند بلکه در بسیاری از آن‌ها تغییراتی به وجود بیاید که لزوم بهره‌مند بودن فرزندان از ویژگی‌هایی به‌غیر از مهارت تخصصی را تشدید کند. مهارت تخصصی همان چیزی است که افراد اغلب با تحصیلات دانشگاهی آن را به دست می‌آورند. اما با تهدیدی از سوی ربات‌های سریع، دقیق و خستگی‌ناپذیر احساس می‌شود، مهارت تخصصی در آینده برای موفقیت حرفه‌ای فرزندان با این که لازم است اما به‌هیچ‌عنوان کافی نخواهد بود. به‌طور مثال در حرفه‌ی پزشکی برای تشخیص بیماری‌هایی که هنوز شناخته‌نشده‌اند همواره به وجود پزشکیان مجرب و ماهر نیاز خواهد بود؛ اما افرادی که با تصور انجام کارهای تکراری در آینده وارد یک شغل می‌شوند، طبیعتاً راهی را برای موفقیت حرفه‌ای خود مشاهده نخواهند کرد. چون آن‌ها تنها قادر به انجام کارهایی خواهند بود که ربات خیلی سریع‌تر، دقیق‌تر و بدون هیچ‌گونه خستگی آن کارها را انجام می‌دهد! برخی از نشانه‌هایی که امروز نیز می‌توان از آن‌ها به‌عنوان نمونه‌هایی از جایگزینی تکنولوژی با انسان‌ها یاد کرد، آزمون‌های آنلاینی است که با توجه به اطلاعاتی که به آن‌ها وارد می‌کنیم، می‌توانند ما را از برخی ویژگی‌های نهفته‌مان باخبر کنند. به‌عنوان مثال با کلیک کردن بر روی لینک موجود در صفحه بعد، شما می‌توانید در عرض یک دقیقه و بدون هیچ هزینه‌ای متوجه میزان درون‌گرایی یا برون‌گرایی خود شوید!

لینک آزمون رایگان درونگرایی و برونگرایی (کلیک کنید!)



آیا همین اکنون با وجود آزمون بالا، منطقی است که کسی وقت و انرژی و هزینه‌ی خود را برای مراجعه حضوری به محلی برای مشخص شدن وضعیت درون‌گرایی یا برون‌گرایی خود صرف کند؟ باین حال و با وجود تغییرات سریعی که در سال‌های اخیر مشاهده کرده‌اید، آیا در سال‌های آینده با وجود سایت‌ها، نرم‌افزارها، سخت‌افزارها و انواع ربات‌ها، کسی به مکان‌هایی مراجعه خواهد کرد که همان کارها - آن‌هم با سرعت و دقت کمتری - انجام می‌شوند؟

با توجه به شتاب فراوان قطار تکنولوژی اصلاً بعید نیست که در آینده رویدادهایی از این قبیل در مشاغل مختلف رخ دهد. شما با مطالعه‌ی این کتاب و آگاه نمودن فرزندتان از سال‌های پیش روی او ثابت کرده‌اید که اجازه‌ی بازماندن فرزندتان از این قطار سریع‌السیر را نخواهید داد. از این بابت بر خود لازم می‌دانم که به شما تبریک بگوییم!

در ادامه به شما سلاحی قدرتمند که فرزندتان با داشتن آن می‌تواند بر خستگی‌ناپذیری، دقت و سرعت بالای ربات‌ها و کامپیوترها غلبه کند، معرفی خواهیم کرد.

در آینده، افراد موفق در زمینه‌ی شغلی کسانی هستند که توانایی انجام کارهایی را دارند که هیچ ربات و کامپیوتری قادر به انجام شان نیست...

سلاحی برای شکست ربات‌ها

انسانی که از دوران کودکی و نوجوانی نسبت به نیازهای آینده اطلاع پیدا کرده و مهارت‌هایی را در خود پرورش داده است که هیچ‌گاه از عهده‌ی هیچ رباتی برنمی‌آید، بدون شک در سال‌های آینده از ربات‌ها، کامپیوترها و سیر عظیم انسان‌هایی که صرفاً کارهای تکراری (ربات‌ی) انجام می‌دهند، پیشی خواهد گرفت. این فرد مسلماً حال خوش خود را به والدین اش نیز منتقل خواهد کرد؛ زیرا سلاح مقابله با ربات‌های آینده را از دست آن‌ها تحویل گرفته است. همان والدینی که امروز با مطالعه و کسب آگاهی بیش‌تر، ریشه‌های زندگی

فرزند خود را آبیاری کرده تا بتوانند در آینده از مشاهده‌ی شاخ و برگ ثمره‌ی زندگی خود لذت ببرند.

احساس

احساس، همان ابزاری است که می‌تواند انسان را نسبت به ربات و کامپیوتر متمایز جلوه دهد و به او برتری بخشد. احساس دقیقاً همان چیزی است که هیچ آبرکامپیوتر و هیچ ربات غول‌پیکری نیز نمی‌تواند در هیچ زمانی آن را داشته باشد! دقت کنید که من قبلاً احساس خستگی را به‌عنوان یکی از نقاط ضعف انسان نسبت به ربات معرفی کردم، اما احساسات متعدد دیگری نیز در انسان وجود دارند که می‌تواند از آن‌ها به‌عنوان نقطه‌ی قوت خود نسبت به ربات و نقطه‌ی تمایز خود نسبت به سایر انسان‌های ربات‌نما استفاده نماید. احساس در حقیقت سلاحی است که بااهمیت دادن به آن در روابط بین خود و فرزندان، می‌توانید در آینده شاهد یکه‌تازی او در برابر ربات‌ها و همچنین انسان‌هایی باشید که پدر و مادرشان لباس ربات را در کودکی بر تن آن‌ها کرده‌اند!

سفری به آینده

در مورد مثالی که از شغل پزشکی زدم، خدمتان عرض کردم که در آینده ممکن است ربات‌ها جای برخی از پزشکان را که صرفاً کارهای تکراری انجام می‌دهند، بگیرد. اکنون برای قابل‌لمس بودن این فرضیه، خودتان را در آینده‌ای تصور کنید که به دلیل سرماخوردگی می‌خواهید به پزشک مراجعه کنید. در آن صورت کدام یک از گزینه‌های زیر را به‌عنوان پزشک مناسب برای مداوای سرماخوردگی‌تان ترجیح خواهید داد؟

گزینه ۱) سایتی وجود دارد که شما ابتدا علائم بیماری‌تان را در آن وارد کرده و سایت با توجه آن علائم، داروهای مناسب شما را پس از کلیک کردن، در همان لحظه تجویز می‌کند: **سایت**

گزینه ۲) پزشکی است که وقتی وارد مطب‌اش می‌شوید تا زمانی که از مطب‌اش خارج شوید، حالت چهره‌اش هیچ تفاوتی نکرده و با بی‌حوصلگی تمام، علائم را می‌پرسد و دارو را تجویز می‌نماید: **پزشک بی‌حوصله**

گزینه ۳) پزشکی است که هنگام ورودتان به مطب، لبخند زده و در حین تجویز دارو باعلاقه صحبت‌هایتان را گوش می‌دهد و گاهی از طنز استفاده می‌کند! در پایان نیز شما را با احترام و گشاده‌رویی بدرقه نموده و برایتان آرزوی سلامتی می‌نماید: **پزشک بااحساس**

هر سه گزینه‌ای که برایتان شمردم، به‌حال سرماخوردگی‌تان را برطرف خواهند کرد! اما شما کدام گزینه را انتخاب می‌کنید؟ دقت کنید که انتخاب شما تقریباً همان انتخابی است که افراد در آینده برای مداوای

بیماری خود انجام خواهند داد!

بفرض اگر قرار باشد فرزندان در آینده پزشک شود، اکنون دارید او را برای قرار گرفتن در کدام گزینه

آماده می‌کنید؟

آیا در گزینه‌ای که اکنون برای آن درس می‌خواند و آماده می‌شود، کسی او را برای مداوای بیماری‌اش

انتخاب خواهد کرد؟

بهتر است این ۳ گزینه را کمی باهم بررسی کنیم:

سایت یا پزشک بی‌حوصله؟

گزینه‌ی اول (سایت) در حکم همان ربات است که سریع‌تر از انسان، ما را به نتیجه می‌رساند و بیماری‌مان

را تشخیص داده و داروی مناسب آن را با توجه به علائمی که به آن وارد می‌کنیم اعلام می‌کند. انتخاب این

گزینه خیلی به‌صرفه‌تر از گزینه دوم (پزشک بی‌حوصله) است. پزشکی که در گزینه‌ی دوم در مورد آن

صحبت شد، انسانی است که کارهای ربات را آن‌هم با بی‌حوصلگی انجام می‌دهد و به همین دلیل بیش‌تر افراد،

گزینه‌ی اول یعنی همان سایت را انتخاب خواهند کرد که رباتی واقعی بوده، همیشه در دسترس است و

هیچ‌گاه هم خسته نمی‌شود. از این‌رو احتمال اشتباه نیز در آن بسیار کم‌تر خواهد بود.

با این وجود افرادی که در آینده اغلب کارهای روتین و تکراری مثل ربات‌ها انجام می‌دهد، بدون شک توان

زور آزمایی با ربات‌های واقعی، سریع و خستگی‌ناپذیر را نخواهند داشت. درست مثل گری کاسپاروف که

اولین قهرمانی جهانی شطرنج خود را در سال ۱۹۸۵ میلادی به دست آورده بود، شکست خود در برابر یک

ابرقامپیوتر شطرنج‌باز با این جمله اعلام کرد:

« نمی‌توانستم بخوابم و اعتماد به نفسی ام را از دست داده بودم... »

او هنگام مسابقه از این نکته غافل شده بود که کامپیوتری که مقابل اش نشسته است، چیزی به نام خستگی

و اعتماد به نفس نمی‌فهمد!

شاید جایگزینی ربات و پزشک کمی عجیب باشد ولی به هر حال چه بخواهیم و چه نخواهیم رفته‌رفته به

سمتی پیش می‌رویم که اگر افراد فقط برای انجام کارهای تکراری و روتین آماده شوند، ربات از پس آن

کارها بر خواهد آمد و جایی برایشان باقی نخواهد گذاشت. چندی پیش خبری از وزارت نیرو خواندم که قرار

است در طرحی جدید، تمام اطلاعات مربوط به مصرف مشترکین، از راه دور و در یک مرکز کنترل شود. به

این صورت که در مرکزی به نام "فهام" در هر لحظه امکان قرائت کنتورهای برق امکان‌پذیر بوده و دیگر

نیازی به قرائت کنتور توسط کنتور نویسان در محل نخواهد بود. چه بخواهیم و چه نخواهیم با گذشت زمان،

خیلی از کارها به کامپیوترها و ربات‌ها واگذار خواهد شد...

آیا بهتر نیست فرزندان خود را به ابزارهایی مجهز کنیم که حتی در صورت جایگزینی ربات و کامپیوتر به جای

همه‌ی شغل‌ها، بازهم در آن شغل به او نیاز داشته باشند؟ آیا عادلانه است که فرزندانمان را با دست‌های خالی و فقط با مدرک دانشگاهی به آینده بفرستیم؟

پزشک با احساس

اما گزینه‌ی سوم به طرز شگفت‌انگیزی با دو گزینه‌ی قبلی یعنی ربات و ربات جاندار متفاوت است! پزشکی که در گزینه‌ی سوم از او یاد شد، ویژگی‌هایی را در خود پرورش داده است که در هیچ ربات و یا انسان ربات نمایی وجود ندارد. پزشکی که با ورود شما به مطب اش، لبخند می‌زند در همان ابتدا یکی از تفاوت‌های خود را با ربات‌ها و انسان‌های ربات نما اعلام می‌نماید. پزشکی که خوب به حرف‌های شما گوش می‌دهد و با تکان دادن سر، صحبت‌هایتان را تأیید می‌کند و در پایان نیز شما را با گشاده‌روی بدرقه می‌نماید، گزینه‌ای است که افراد در آینده او را به هر ربات و انسان ربات نمایی ترجیح خواهند داد و برای مداوای بیماری خود انتخاب خواهند نمود.

احساس در اینجا عاملی است که افراد موفق را از افرادی که از خود فقط ربات ساخته‌اند، متمایز می‌کند. همه‌ی انسان‌ها برای حل مشکل خود، فردی را انتخاب خواهند کرد که آن‌ها را درک کند و به حرف‌هایشان گوش دهد. آن‌ها فردی را انتخاب خواهند کرد که احساس داشته باشد. چیزی که نه ربات آن را دارد و نه انسانی که صرفاً یاد گرفته است کارهای رباتی انجام دهد تا امرارمعاش کند! خود شما هنگامی که دانش‌آموز بودید، معلمی را بیش‌تر دوست داشتید که شما را با اسم کوچک صدا می‌زد یا معلمی که هر جلسه نام خانوادگی‌تان را می‌پرسید؟!

فصل دوم: سرمه‌ی بیست

حداقل من که با پدر و مادرهای دانش‌آموزانم سروکار دارم این را به فراوانی مشاهده می‌کنم که پدر و مادرهای دانش‌آموزانی که نسبتاً نمره‌ی خوبی کسب می‌کنند، از فرزندان‌شان فقط انتظار نمره‌ی بیست را دارند. جالب اینجاست که در برخی موارد مشاهده کرده‌ام که حتی نمره‌ی **۱۹/۷۵** نیز برای آن‌ها قابل قبول نیست و تنها دیدن عدد **۲۰** است که این والدین را راضی می‌نماید. به نظر من بیست برای این گروه از والدین، نمره نیست بلکه مانند سرمه‌ای است که برای مدتی کوتاه مرهم چشم‌هایشان می‌شود. اگر بازهم کمی به اطراف خود بنگریم، افرادی را خواهیم دید که در دوران دانش‌آموزی خود، این سرمه‌ی بیست را بارها و بارها بر چشم پدر و مادرهای خود مالیده‌اند اما چیزی که امروز برخی از آن‌ها برای پدر و مادرهای خود دارند، قطره‌ی اشک است. اشکی که به علت بلا تکلیفی آن افراد در زندگی، چشم‌های پدر و مادرشان را خیس می‌کند. گویا سرمه‌ی بیست خاصیتی را که آن دانش‌آموزان و والدینشان در گذشته فکر می‌کردند، نداشت...

همه چی آرومه!

جداى از وجود دانش‌آموزانى که راهى را رفته‌اند و نتیجه‌اى را که خود و والدینشان فکر مى‌کردند، نگرفته‌اند، پدر و مادرهاىی که فقط انتظار نمره‌ی بیست از فرزندشان را دارند، احتمالاً قبول دارند که هیچ انسانی نمی‌تواند کامل باشد و کمال نیز برای انسان انتها ندارد. فرزندانشان آن‌ها می‌توانند هر روز کامل‌تر از دیروزشان باشند و با توجه به این موضوع می‌توان دریافت کرد که به دست آوردن نمره‌ی بیست، هرگز به معنی آرام بودن اوضاع نیست.

دانش‌آموزی که فقط با گرفتن نمره‌ی بیست سبب خوشحالی پدر و مادرش می‌شود، تمام تلاش‌هایش را نیز در همین راستا متمرکز خواهد کرد. او با به دست آوردن نمره‌های بیست احساس می‌کند که همه‌چیز همان‌طوری که باید باشد، پیش می‌رود و سال‌به‌سال به خوشبختی نزدیک‌تر می‌شود. اما از این نکته غافل است که چیزی که به‌عنوان خوشبختی در حال مشاهده‌ی آن است، سرابی بیش نیست! حقیقت این است که در آینده کسی از او نمراتش را نخواهد پرسید. بیچاره او...

چرا کامل نیستیم؟

با توجه به این نکته که هیچ‌کس نمی‌تواند کامل باشد، وقتی که از فرزند خود تقاضای کامل بودن داریم، مثل این است که به او می‌گوییم انسان نباش! البته برای پدر و مادرهایی که از فرزند خود ربات می‌سازند، این کارها بعید نیست! بیست گرفتن دانش‌آموز حتی اگر سبب برگزاری جشن و پای‌کوبی هم شود، به‌هیچ‌عنوان دلیلی برای خوشبختی دانش‌آموز در آینده نمی‌باشد. برعکس وقتی دانش‌آموز را شرطی می‌کنیم که فقط در صورت کسب نمره‌ی بیست خوشحالی به وجود می‌آید، رفته‌رفته این رفتار در او نهادینه می‌شود که تنها راه برای خوشحال بودن، کامل بودن است.

حال وقتی طبیعت هیچ انسانی بر کامل بودن بنا نشده است، آن دانش‌آموز در طول زندگی خود راه کامل و بدون نقص بودن را طی خواهد کرد که نهایتاً چیزی جز یاس، ناامیدی و در اغلب موارد افسردگی را برای او نخواهد داشت. تمام این‌ها محصول توقعات ما از آن‌ها برای گرفتن نمره‌ی بیست و یا بهتر بگوییم سرمه‌ی بیست بود!

متهم ردیف اول

در سال ۲۰۰۱ بر روی ۶۶۰۰ کودک در کالیفرنیا تحقیقی انجام شد که نشان داد توقعات والدین از فرزندشان تأثیر بسیار زیادی بر روی موفقیت یا شکست آن‌ها دارد. این یعنی موفقیت یا عدم موفقیت فرزندانشان تابعی از رفتار پدر و مادرهایشان می‌باشد. رفتاری که می‌تواند با توقعات غیرطبیعی مانند بیست گرفتن پدر و مادر را در آن لحظه خوشحال ولی در بلندمدت پشیمان کند. هیچ‌کس از نمره‌ی بیست بدش نمی‌آید ولی این‌که به فرزند این‌گونه القا شود که تنها راه اطمینان از حرکت در مسیر موفقیت که منجر به خوشحالی پدر و مادر تو خواهد شد، نمره‌ی بیست است، باگذشت زمان آثاری را بر دانش‌آموز خواهد گذاشت

که احتمالاً آن فرزند همه‌چیز را از چشم پدر و مادرش خواهد دید که او را در مسیر درستی راهنمایی نکرده‌اند. بدون شک مطالعه‌ی این کتاب نقطه‌ی شروعی برای جدا شدن از طیفی است که **از فرزند خود فقط انتظار کامل بودن را دارند**. به شما تبریک می‌گویم که برای روشن کردن مسیر آینده‌ی فرزند خود، نور چراغ مطالعه را انتخاب کرده‌اید!



همیشه کوتاه‌ترین راه، پرگل‌ترین راه نیست!

شاید بگویید خب وقتی نمره‌ی بیست فرزندمان به ما نمی‌گوید که او در مسیر موفقیت حرکت می‌کند یا نه، پس از کجا متوجه شویم او آینده درخشانی خواهد داشت و باعث افتخار ما خواهد شد؟ مسئله‌این است که اغلب پدر و مادرهایی که از روی نمره‌ی فرزندشان، نسبت به خوشبختی آنان در آینده اظهار نظر می‌کنند، به دنبال راهی آسان برای تحلیل وضعیت فرزند خود هستند. مسلماً زحمت آگاهی از عددی به نام نمره، فقط رفتن به مدرسه و پرسیدن نمره از معلم است. این مسیر کوتاهی است. اما می‌دانید که همیشه کوتاه‌ترین راه، بهترین راه نیست. گاهی برای موفقیت خود و فرزندان باید راه طولانی‌تری را نسبت به راهی کوتاه‌تر ترجیح دهیم. شاید آن راه طولانی، علاوه بر رسیدن به مقصد مورد نظر، گل‌هایی نیز در کنار جاده دارد که با بو کردن آن گل‌ها انگیزه‌ی بیش‌تری برای ادامه‌ی مسیر به دست خواهیم آورد!

من هر سال با خانواده‌ام به استان اردبیل مسافرت می‌کنم تا به پدر بزرگ و مادر بزرگم و همچنین سایر بستگانم سر بزنم. ما برای رفتن به اردبیل، معمولاً ۲ راه داریم که باید انتخاب کنیم. یکی راه نزدیک‌تر است ولی جاده‌اش هیچ تنوعی ندارد و تقریباً یکنواخت می‌باشد. راه دیگری که می‌توانیم انتخاب کنیم، کمی طولانی‌تر است ولی از استان گیلان و شهر آستارا و گردنه‌ی زیبای حیران می‌گذرد که پیمودن این راه، به سفر ما لذت خاصی می‌بخشد. ما معمولاً گزینه‌ی دوم یعنی همان راه طولانی‌تر ولی زیباتر را انتخاب می‌کنیم و ترجیح می‌دهیم که از زیبایی‌های مسیر نیز لذت ببریم. در هر دو صورت ما به اردبیل می‌رسیم ولی در کدام حالت حال خوشی برای بیان خاطرات مسیر خواهیم داشت؟ بدون شک راهی که علاوه بر رساندن به مقصد، زیبایی‌هایش نیز انگیزه‌ای برای ادامه‌ی مسیر می‌شود!

برای این که برج مراقبت خوبی برای فرزند خود باشیم، باید به این نکته توجه کنیم که راهی که صرفاً مسافت آن کم‌تر است، لزوماً لذت‌بخش نخواهد بود و حتی گاهی ممکن است به خاطر برخی نامساعدت‌هایی که دارد، مثل انتظار کامل بودن از دانش‌آموز و تشویق غیراصولی و... او را از مسیر منحرف کرده و به‌جایی که انتظارش را نداریم برساند. مطمئناً هیچ معلم و پدر و مادری دوست ندارد دانش‌آموز یا فرزندش برای ساختن

یک زندگی خوب و سالم، سال‌ها انرژی صرف کند ولی در نهایت احساس کند که انگار در این مدت هیچ حرکتی نکرده است و در جای خود ثابت مانده است...

فرود یا سقوط؟!

بهترین راه برای اطمینان از هدایت صحیح فرزند خود به سمت خوشبختی این است که:

۱- از ملزومات موردنیاز فرزند در فردا آگاه شویم.

۲- فرزند را با تجهیزات لازم به‌سوی فردا بفرستیم.

هوایمایی که با تجهیزات موردنیاز خود به‌سوی مقصد رهسپار می‌شود و از برج مراقبت هوشیاری مثل شما برخوردار است، طبیعتاً به مقصد موردنظر خود خواهد رسید. پدر و مادر هوشیار که برج مراقبت فرزند خود می‌باشد، می‌داند که حتی انحراف چند میلی‌متری هوایمما از مسیر، ممکن است آن را کیلومترها از مقصدش دور کند. شما خیلی خوش‌شانس بوده‌اید که گام‌به‌گامی دست دارید که در طول زندگی خود با فرزندان، شما را به گرفتن بهترین تصمیم‌ها و حتی بهترین نگاه‌ها به او راهنمایی خواهد کرد! تصمیم‌ها و نگاه‌هایی که نهایتاً فرزندان را توسط شما به‌سوی فردایی واقعی رهنمون خواهد ساخت؛ فردای واقعی همان فردایی است که مشتاقانه منتظر نشستن فرزند شما در باند فرودگاه اش است!

باند فرودگاه **فردا** چشم‌انتظار فرزندانمان است؛

برج مراقبت خوبی برای آن‌ها باشیم!...

فصل سوم: از گوشی‌گیری تا گوشه‌گیری

در این زمان که این کتاب را می‌نویسم در بین دانش‌آموزان و حتی بزرگسالان بازی کلش آف کلنز شب و روز بسیاری از افراد را به خود اختصاص داده است. دانش‌آموزان بسیاری را دیده‌ام که گویا در حال زندگی کردن در مزرعه‌ای به نام کلش هستند و در مدرسه نیز منتظر به صدا درآمدن زنگ آخر برای سرکشی به مزارع مجازی‌شان می‌باشند! گویا رسالت و سبیل ارتباطی علاوه بر نزدیک کردن افراد دور به یکدیگر، دور کردن افراد نزدیک از هم دیگر نیز هست!...

شکی نیست که بازی‌های رایانه‌ای می‌توانند مزایای بسیار زیادی را برای نوجوانان به همراه داشته باشند اما وقتی به‌جای شنا کردن در آن، در آن غرق شوند طبیعی است که مزایای دنیای مجازی در پس آسب‌هایش

رنگ خواهد باخت. این وابستگی، باعث محروم ماندن دانش‌آموزان از دنیای واقعی و طبیعتاً دور ماندن آنان نیز از «آمادگی» برای دنیای واقعی خواهد شد. در کنار همه‌ی چیزهای مفیدی که بازی‌ها و فضاهای آنلاین برای دانش‌آموزان ایجاد می‌کنند، اگر به آن‌ها وابسته شوند، لذت زندگی و تعامل با افرادی را که در کنار آن‌ها نفس می‌کشند، از دست خواهند داد.

گوشی تعطیل

اما کنترل رفتار دانش‌آموزان برای تعادل در استفاده از وسایلی نظیر گوشی، تبلت، لپ‌تاپ و... در بسیاری از مواردی که شخصاً مشاهده کرده‌ام، به‌جای مدیریت اصولی استفاده از این وسایل، با منع استفاده از این وسایل از سوی برخی پدر و مادرها همراه است. آن‌ها گوشی را از فرزند خود می‌گیرند تا به جریان زندگی برگردد ولی گوشی‌گیری از جانب والدین همانا و گوشه‌گیری از جانب فرزندان همانا...!

شاید عبارت "آتاری تعطیل"، برایتان آشنا باشد. این عبارت امروز تبدیل به "گوشی تعطیل" شده است! وقتی دانش‌آموز نمره‌ی پایینی را کسب می‌کند، بسیاری از پدر و مادرها این جمله را برای اصلاح وضعیت درسی فرزند خود برمی‌گزینند:

- دیگه حق نداری سراغ گوشی و تبلت بری...!

انتخاب این راهبرد، شاید برای مدت‌زمانی کوتاه والدین را به نتیجه‌ی مطلوب شان برساند و نمره‌ی بهتر فرزندشان، چشم‌هایشان را برای مدتی کوتاه نوازش کند. اما راهبرد "گوشی تعطیل" به معنای دقیق‌تر، همان پاک کردن صورت مسئله است! می‌دانیم که با پاک کردن صورت مسئله، به‌ندرت می‌توان نتایج بلندمدتی به دست آورد. این جمله از زبان برخی پدر و مادرها زیاد شنیده می‌شود:

- درس فرزندم در سال قبل خیلی خوب بود، ولی امسال افت شدیدی پیدا کرده...

پاک کنی که صورت مسئله را تمیز پاک نکرد

وقتی به‌جای بررسی و حل مسئله‌ی فرزندمان، کوتاه‌ترین راه یعنی پاک کردن صورت مسئله را انتخاب می‌کنیم، رضایت حاصل از این تصمیم نیز کوتاه‌مدت خواهد بود. ما قرار است نگرش فرزندان را نسبت به دنیای مجازی اصلاح کنیم اما با این منع استفاده از وسایل مرتبط با دنیای مجازی، ذهن او را نسبت به استفاده‌ی بیش‌تر از این وسایل در فرصتی مناسب‌تر - نظیر تعطیلات عید و تابستان - حریص‌تر کرده‌ایم. اما پدر و مادری که نگاه بلندمدت‌تری نسبت به زندگی فرزندشان دارند، به‌جای پاک کردن صورت مسئله و انتخاب کوتاه‌ترین راه، به دنبال بهترین راه خواهند گشت. من اطمینان دارم که شما یکی از همان پدر و مادرهایی هستید که افق دیدشان بلندتر از یک هفته و یک ماه است؛ وگرنه هیچ‌گاه این کتاب در دست تان نبود!

گرداب زمانی تابستان

حقیقت این است که با توجه به فصل «من ربات نیستم» اگر اعتقاد داشته باشیم که فرزندمان انسان است و نه ربات، یکی دیگر از چیزهایی را که فرق انسان و ربات را آشکار می‌کند، **اختیار در انتخاب کردن** خواهیم دید. وقتی ما به جای فرزندمان انتخاب می‌کنیم که این راه غلط است و راهی دیگر درست، در صورتی که دلیل روشنی برای این انتخاب به فرزندمان ارائه نکنیم، او زیر بار نخواهد رفت. حتی اگر به ظاهر خواسته‌ی ما را نیز اجرا کند و مثلاً دیگر سراغ تبلت یا موبایل را نگیرد، پس از مدتی دوباره سراغ آن خواهد رفت. مثلاً بعد از امتحانات و یا در تعطیلات تابستان که می‌توانست با بهره‌گیری از سه ماه ارزشمند تابستانی که دارد، برای ارتقای مهارت‌های حرفه‌ای و شخصی‌اش وقت بگذارد. تعطیلات تابستانی برای این گروه از دانش‌آموزان، به جای بهره‌گیری از فرصت‌ها تبدیل به گرداب زمانی خواهد شد. گردابی که دلیل دست‌وپا زدن شان در آن، همان تصمیم لحظه‌ای بود که فرمان "گوشی تعطیل" را صادر کرده بود. در حقیقت مسئله‌ای که قبلاً برای دانش‌آموز پیش آمده و توسط پاک‌کنی کثیف پاک‌شده بود در تعطیلات تابستان پرننگ شده و او را در گرداب زمانی خود گرفتار خواهد نمود. دانش‌آموز باید "خودش" احساس کند که گوشی، تبلت و... وقت او را هدر می‌دهند. او اگر بداند که انتخاب‌های بهتری به جای گوشی وجود دارند که به او احساس خوبی می‌بخشند، بدون شک او "خودش" در استفاده از این‌گونه وسایل تجدیدنظر خواهد کرد.

"چرا؟"؛ کلیدواژه‌ی موردعلاقه‌ی نسل جدید

سرقت زمانی برای فرزند در صورتی قابل‌درک است که بتواند از وقت خود استفاده‌ی دیگر و بهتری کند. احتمالاً افرادی را دیده‌اید که سعی دارند فردا صبح ساعت ۵ از خواب بیدار شوند، ورزش کنند، صبحانه‌ی کامل بخورند و شروع به فعالیت‌های روزانه نمایند ولی گویا سال‌هاست که از این فردا خبری نیست! طبیعتاً وقتی شخص برای صبح زود بیدار شدن، دلیلی نداشته باشد به صدا درآمدن زنگ موبایل در ساعت ۵ صبح همانا و خاموش کردن‌های ۹ دقیقه‌ای نیز همانا...!

دانش‌آموز نیز اگر نداند که چرا باید به وقت خود اهمیت داده و اجازه‌ی ربنده شدن ثانیه‌هایشان را به سارقان ثانیه‌ها ندهد، نمی‌توانیم از او انتظار داشته باشیم که در استفاده‌ی از گوشی و تبلت که یکی از سارقان حرفه‌ای زمان او هستند، تجدیدنظر کند! پس بهتر است قبل از هرگونه نصیحت فرزندمان به استفاده‌ی اصولی از این‌گونه وسایل، دلیل این کار را نیز برای خودشان روشن و واضح کنیم؛ نه صرفاً برای خودمان!

اگر فرزندمان دلیلی موجه برای کم‌تر استفاده کردن از گوشی، تبلت و... داشته باشد، خود انتخاب‌کننده‌ی راهی بهتر برای گذراندن وقت اش خواهد بود. وقتی خود دانش‌آموز راهی را که از نظر خودش مناسب است انتخاب نماید، مسئولیت انتخاب اش را نیز برعهده گرفته است و روح و جسم او با آن انتخاب عجین خواهد شد. در این حالت دیگر منتظر رسیدن زمانی برای برگشتن به حالت قبل -یعنی استفاده‌ی زیاد از موبایل و تبلت- نخواهد بود.

جذابیت، تنها رقیب موبایل و تبلت

می‌دانیم که عمل انتخاب کردن تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که گزینه‌هایی بیش از یک مورد پیش روی دانش‌آموز قرار گرفته باشد. وقتی فقط یک گزینه برای انتخاب (مثلاً موبایل) برای وقت گذرانی او وجود دارد، نباید انتظار داشته باشیم که رفتار دیگری از سوی او صورت بگیرد.

«عمل به رفتارهای مفید، مستلزم وجود گزینه‌های مفید است»

در گزینه‌های مفید نیز، زمانی روح معنا دمیده می‌شود که قدرتی فراتر از موبایل برای دانش‌آموز داشته باشند! شاید گزینه‌های فراوانی از نظر ما وجود داشته باشند که فواید خیلی بیشتر از موبایل و تبلت برای فرزند داشته باشد؛ اما همین گزینه‌ها نیز تنها زمانی قدرت جایگزینی با موبایل و تبلت را خواهند داشت که برای دانش‌آموز جذابیت لازم را داشته باشند.

نامهربانی مهربان

وسایل الکترونیکی مبتنی بر فضای مجازی بدون شک به گسترش علوم کمک شایانی کرده است و هرچه زمان می‌گذرد، تأثیر تکنولوژی بر زندگی افراد به طرز شگفت‌انگیزی ملاحظه می‌گردد. این که دیگر ساعت‌های زیادی برای پرداخت هزینه‌های قبض آب و برق منزل مان در صف انتظار نمی‌ایستیم و با روش‌های سریع‌تر نظیر تلفن‌بانک، موبایل بانک، اینترنت بانک و... اقدام به پرداخت قبض‌هایمان می‌کنیم، تنها گوشه‌ای از تأثیر این تکنولوژی مهربان بر زندگی‌مان می‌باشد. با وجود این مهربانی‌های تکنولوژی که گاهی ما را نیز شگفت‌زده می‌کند، غیرطبیعی است که از فرزندان و دانش‌آموزان انتظار داشته باشیم که برای بهبود وضعیت تحصیلی خود، از وسایل متولدشده از بطن تکنولوژی به‌طور کامل پرهیز کنند. توجه داشته باشید که مقصود من از جایگزین کردن انتخاب‌های مفیدتر به جای موبایل، تبلت و... صرفاً پرهیز کردن فرزندان از انجام کارهایی است که به استفاده‌ی بیش‌ازحد از این وسایل منجر می‌شود؛ کارهایی که به سوزاندن وقت و انرژی فرزندان منجر شده و رفته‌رفته آن روی نامهربان تکنولوژی را نمایان خواهند کرد!

کلش آف اهواز

یکی از کارهایی که من با استفاده از موبایل انجام دادم این است که فیلم‌های آموزشی‌ام در زمینه‌ی تدریس ریاضی را به فرمت‌های قابل پخش برای موبایل درآوردم و آن‌ها را در اختیار دانش‌آموزانی قرار دادم که به‌نوعی معتاد تکنولوژی شده‌اند! این کار باعث شد که دانش‌آموزان در کنار تمام کارهایی که در حین استفاده از تکنولوژی انجام می‌دهند، چیزی به نام فیلم آموزشی نیز در موبایل خود داشته باشند. اگرچه فیلم‌های آموزشی شاید جذابیتی به اندازه‌ی بازی کلش آف کلنز نداشته باشند، ولی بدون شک اگر جذابیت‌های موردعلاقه‌ی دانش‌آموزان را در نظر داشته باشیم، حداقل نسبت به انجام تکالیف درسی - که

صرفاً هم برای رفع تکلیف انجام می‌شوند!- و همچنین چشم‌انتظاری برای به صدا درآمدن زنگ آخر مدرسه، برایشان جذابیت بیش‌تری خواهد داشت!

برای مثال چند وقت پیش در میان پیام‌هایی که از استان‌های مختلف کشورمان در خصوص فیلم‌های آموزشی دریافت می‌کنم، یکی از دانش‌آموزان شهر زیبای اهواز که اقدام به تهیه‌ی فیلم‌های آموزشی کرده بود، پیامی با این مضمون برایم ارسال کرد:

«سلام... من در حال جست‌وجو در اینترنت به فیلم شما دسترسی پیدا کردم و باعث شد مبهثی را که برایم در ریاضی گنگ بود و حتی با کلاس فصولی آن مطلب را نمی‌فهمیدم، با مشاهده‌ی فیلم‌ها برایم روشن شود و همین برایم انگیزه‌ای شد تا بتوانم به حل تمرین‌های آن درس بپردازم...»

حال اگر همین دانش‌آموز از جانب پدر و مادرش، با جمله‌ی "اینترنت تعطیل" مواجه می‌شد، آیا می‌توانست به آرامشی که با فهمیدن آن مطلب درسی به دست آورده بود، برسد...؟

آموزش از نوع سلف‌سرویس

همین حالا نیز وب‌سایت‌های زیادی وجود دارند که اقدام به آموزش‌های آنلاین کرده و به‌عنوان مکملی برای آموزش‌های مدرسه، یادگیری را سریع‌تر و آسان‌تر می‌نمایند. در این حالت، دانش‌آموز می‌تواند هر چیزی را که به آن علاقه‌مند است، برای یادگیری انتخاب کند. این موضوع به تفاوت انسان و ربات نیز که در بخش «من ربات نیستم!» خواندید اشاره می‌کند. دانش‌آموز رفته‌رفته می‌تواند خودش انتخاب کند که چه چیزی را یاد بگیرد و حتماً قرار نیست اقدام به یادگیری آن برنامه‌ای کند که هر سال رویش نصب می‌شود! چون او که در تکنولوژی غرق است، بهتر می‌داند که فقط کامپیوتر است که می‌توان رویش برنامه نصب کرد!

همان‌طور که استیو جابز به قدرت اختیار خود پی برد و توانست خودش مسیر زندگی‌اش را انتخاب نماید. او از دانشگاه انصراف داد تا بتواند خودش علایق‌اش را دنبال کند که نهایتاً منجر به متولد شدن شرکتی شد که امروز بسیاری از افراد در جهان محصولات‌اش را در دست دارند: اپل!



مکمل‌ها را قطع نکنیم!

تا اینجا دیدیم که موبایل، تبلت، اینترنت و به‌طور کلی تکنولوژی‌ها بستری هستند که دانش‌آموز می‌تواند در کنار تعلیمات مدرسه، علاقه‌مندی‌های خود را نیز به‌طور جدی تری دنبال کند. اما دانش‌آموزان و فرزندان موفق خواهند شد که از دریای تکنولوژی چیزهایی مفیدی را برای خود صید کنند که والدین و معلمان شان طبق مطالب گفته‌شده، صورت مسئله را پاک نکرده و با بهره‌گیری از جایگزین‌های جذاب، استفاده‌ی آن‌ها از تکنولوژی چه در موقع مدرسه و چه در تعطیلات عید و تابستان را متوازن کرده باشند. شکی ندارم که فرزندانان روزی از شما به‌عنوان قهرمانان زندگی خود یاد خواهند کرد. خود من نیز نوشتن این کتاب را مدیون پدر و مادر نازنینم هستم و قبل از هرکسی آن را به این دو قهرمان زندگی‌ام تقدیم می‌کنم.

فصل چهارم: زندگی در حومه‌ای از مدرسه

در زمان دانش‌آموزی‌ام، مشاوره داشتم که می‌گفت: اولویت اصلی شما درس خواندن است و بقیه‌ی کارهایتان مثلاً خریدهای خانه و سرزدن به پدربزرگ و مادربزرگ و میهمانی رفتن و... باید در حاشیه‌ی درس خواندن قرار گیرند...

گویا به‌جای اینکه برای زندگی کردن درس بخوانیم، قرار بود برای درس خواندن زندگی کنیم!

ماهی را اگر از «آب سالم» بگیری تازه است!

اکنون که سال‌ها از توصیه‌ی آن مشاور می‌گذرد، می‌بینم در دنیای واقعی، چیزی که بیش‌تر به کارم می‌آید، حساب دیفرانسیل و انتگرالی که اولویت اصلی زندگی در دوارن دانش‌آموزی‌ام معرفی می‌شد، نیست؛ بلکه احساس خوبی است که از رابطه‌ی خوب با اعضای خانواده‌ام دریافت می‌کنم. وقتی رابطه‌ی خوبی بین اعضای خانواده برقرار باشد و افراد در کنار یکدیگر احساس آرامش کنند، کارهای جانبی نیز به‌آسانی انجام خواهد شد. من فهمیده‌ام که ضرب‌المثل «ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است»، تنها در صورتی که کاربرد خواهد داشت که آب رودخانه سالم باشد! مسلماً اگر محیطی که انسان در آن نفس می‌کشد از نظر ارتباط با خود و دیگران ناسالم باشد و دغدغه‌هایی ذهن او را مشغول کرده باشد، آنگاه درس خواندن و کسب مهارت‌های تخصصی حرفه‌ای در این محیط اکثر اوقات مثل دویدن روی تردمیل خواهد بود! برعکس این حالت نیز صادق است؛ یعنی وقتی محیط خانواده و اطرافیان از نظر ارتباط با یکدیگر سرشار از بازخوردهای مثبت باشد و همه در آن محیط یکدیگر را درک کنند، درس خواندن و کسب مهارت‌های تخصصی و حرفه‌ای و... در یک سرایشی همچنانگیز قرار خواهد گرفت.

آن مشاور آگاهانه یا ناخودآگاه یکی از بنیادی‌ترین نیازهای انسان را که رابطه با دیگران است در حاشیه‌ی

زندگی معرفی می‌کرد و با عزم راسخ خود سعی داشت درس خواندن را در اولویت تمام کارهای ما قرار دهد. من فکر می‌کنم ۲ چیز از چشمان آن مشاور دلسوز پنهان مانده بود:

- ۱) فطر انسان مهربان برای هستی، کمتر از فطر دانشمند نامهربان است.
- ۲) بسیاری از افراد فارغ‌التحصیل از بهترین دانشگاه‌ها وجود دارند که هنوز احساس بلا تکلیفی می‌کنند.

برگه‌ام را چه کسی برداشت؟

در همان زمان دانش‌آموزی‌ام، پدرم دوستی داشت که در ریاست یکی از سازمان‌های دولتی را بر عهده داشت. پاکی و صداقت این فرد در برخورد با ارباب‌رجوع، او را موفق به کسب عنوان برترین مدیر استان کرده بود. روزی از او شنیدم که در پاسخ به سؤال پدرم که از او پرسید درس فرزندت چطور است، گفت:

- برفلاف همسر من که برایش نمره‌ی بالا گرفتن فرزندم فیلی اهمیت دارد، برای من انسانیت اوست که مهم است!

در همین حال پدرم، قضیه را برایم ساده‌سازی نمود و رو به من کرد و گفت:

- منظور عمو این است که بیش‌تر از چه‌کاره شدن ات، آرام شدنت مهم است...!

من امروز آن جمله‌ی پدرم را علاوه بر اهمیت عشق و انسانیت در زندگی، هنگامی که ربات‌های جان داری را می‌بینم که صرفاً طبق برنامه‌هایی پیش‌فرض کار می‌کنند و برخی دیگر نیز از روزمرگی‌هایشان گله می‌کنند و در عین حال هیچ کاری نمی‌کنند، بهتر درک می‌کنم. گویا آموزش عشق و انسانیت، برگه‌ای گم‌شده در سیستم آموزشی کشور ماست.

بنازم به ناز رفتگر مدرسه

در زمان دانش‌آموزی‌ام در مدرسه‌ای درس می‌خواندم که رفتگری مهربان داشت. لهجه‌ی زیبای آذری آن رفتگر، محبوبیت اش را در میان دانش‌آموزان دوچندان کرده بود! او سال بعد دیگر در آن مدرسه نبود و گویا بازنشسته شده بود. یکی از روزها که برای کاری به مدرسه آمده بود و ما نیز زنگ تفریح را سپری می‌کردیم، تقریباً همه‌ی ۶۰۰ دانش‌آموز در حیاط مدرسه او را همراهی کردیم و شعار "اسکندر دوست داریم" را فریاد زدیم!

در آن سال‌ها نگرش من و سایر دانش‌آموزان نسبت به اسکندر قابل‌مقایسه با نگرش مان به ناظم بد اخلاق

مدرسه‌مان نبود! من امروز می‌فهمم که آرامش خواب اسکندر در پایان آن روز نیز با آرامش خواب ناظم مدرسه‌مان متفاوت بود!

باسوادی، معادله‌ای متغیر با زمان

درس خواندن سال‌ها پیش مهم‌ترین کاری بود که بچه‌ها باید انجام می‌دادند. همان زمانی که باسواد صرفاً به کسی می‌گفتند که توانایی خواندن و نوشتن داشت. سال‌ها بعد این معادله دچار یک سری تغییرات شد و کسی را باسواد صدا کردند که مدرک دانشگاهی داشت! امروز همان عصری است که هنوز به کسی که مدرک دانشگاهی دارد باسواد می‌گویند؛ اما به طرز محسوسی این معادله نیز دچار تغییراتی اساسی است و باگذشت زمان، این معادله مجهول‌اش را به‌گونه‌ای دیگر معلوم خواهد کرد! این را از سیر عظیم افراد فارغ‌التحصیلی که هنوز بیکار هستند می‌توان تاحدی مشاهده کرد.

معادله‌ای که فرد توانا در خواندن و نوشتن را باسواد معنا می‌کرد، در روزگاران گذشته به دلیل زیاد شدن باسوادان خوانداری و نوشتاری، به باسوادان دارای مدرک دانشگاهی تغییر کرد. طبیعتاً وقتی رفته‌رفته نیز تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی افزایش پیدا کند، خورشید باسواد بودن بر اساس مدرک دانشگاهی کم‌کم غروب کرده و خورشیدی با تعریف جدید از مفهوم باسوادی طلوع خواهد نمود. تعریفی که هرچه باشد، نه توانایی صرف خواندن و نوشتن در آن، مجهول معادله‌ی باسوادی را نمایان خواهد کرد و نه داشتن برگه‌ای به نام مدرک دانشگاهی در طاقچه‌ی اتاق زندگی!



زمین کج نیست!

هرچه سال‌ها می‌گذرد، کسی موفق خواهد شد نشان باسوادی را بر سینه‌ی خود داشته باشد که از توانایی به‌روزرسانی خود با تغییرات جهان برخوردار شده باشد. تغییراتی که سرعت آن رفته‌رفته شتاب گرفته و لزوم هماهنگی افراد با آن تغییرات بیش‌ازپیش احساس خواهد شد. اگر مقایسه‌ای بین تغییرات پیرامون زندگی خود در ۵ سال گذشته و ۱۰ سال گذشته داشته باشیم، درک این سرعت تغییرات ملموس‌تر هم می‌شود. تغییراتی که در سال‌های گذشته، از موبایل دار شدن کودکان دبستانی گرفته تا رفت‌وآمد شبکه‌های اجتماعی مختلف در گوشی‌هایمان، شتاب سنجی برای مشاهده‌ی روند تغییرات پیش روی فرزندان و

دانش آموزانمان می‌باشد.

با این اوصاف، کسی که فقط برای گرفتن مدرک دانشگاهی سال‌های خود را سپری کرده باشد، آیا در آن روز توانایی هماهنگ کردن خود با تغییرات سریع پیرامون خود را خواهد داشت؟ به احتمال زیاد، آن فرد از تغییرات سریع روی کره‌ی زمین نیز گله خواهد کرد و انتظار خواهد داشت که دیگران نیز چشم بر پیشرفت‌های به وجود آمده ببندند و طبق گذشته رفتار کنند!

پایه‌ی زندگی فرزندان را قوی کنید

افراد زیادی را دیده‌ام که وقتی سن شان بیش تر می‌شود، کمتر تمایل به یادگیری چیزهای جدید دارند. بیش تر این افراد مایل‌اند که کارهای قبلی را انجام دهند و تا حد امکان از یادگیری چیزهای جدید خودداری کنند. شاید این جمله را از افراد مسن زیاد شنیده باشید که می‌گویند:

« فلان کار را می‌گویم پسر م یا دختر م برایم انجام دهد! »

البته این موضوع تا حدودی طبیعی است. همان‌طور که می‌دانید ذهن افراد در دوران کودکی و نوجوانی، آمادگی بیش تری نسبت به افراد بزرگسال برای یادگیری چیزهای جدید دارند و گویا بین "سن" و "آمادگی یادگیری چیزهای جدید" در افراد رابطه‌ای معکوس وجود دارد! فرصتی که در اختیار کودکان و نوجوانان برای یادگیری چیزهایی که در آینده به درد آن‌ها خواهد خورد وجود دارد، احتمالاً هیچ زمان دیگری برایشان تکرار نخواهد شد. فرصتی که غنیمت شمردن و یا بی تفاوتی نسبت به آن، می‌تواند موفقیت یا شکست فرزندان را در آینده طراحی کند. بنابراین برای موفقیت فرزندان در سال‌های بعدی زندگی‌شان، باید پایه‌ی زندگی آن‌ها را قوی تر کنیم.

تا تنور گرم است، نان را بچسبانید!

به‌عنوان مثال، فردی که در دوران دانش‌آموزی‌اش، رفتار خوب با دیگران در ذهن او نهادینه شده باشد، او شکل گرفته شده باشد، در دوران بزرگسالی، گویا خوش‌اخلاقی در خون اوست. و برعکس، کسی که مدل ذهنی او در دوران کودکی و نوجوانی بر اساس پرخاشگری و بداخلاقی شکل گرفته باشد، تغییر در دوران بزرگسالی نیز برایش دشوار خواهد بود؛ زیرا گذرگاهی که خشونت و بداخلاقی در دوران دانش‌آموزی‌اش از آنجا وارد ذهن او شده است، دیگر مسدود شده و تخریب کردن این گذرگاه با این که ممکن است ولی آسان نخواهد بود. در یک کلام تغییر در دوران کودکی و نوجوانی بسیار ساده‌تر از بزرگسالی است. ویژگی‌هایی که در افراد مختلف پیرامون زندگی خود مشاهده می‌کنیم، بیش ترشان در زمان کودکی و نوجوانی از گذرگاه‌های ذهن آن‌ها وارد شخصیتشان شده است. این که یکی ولخرج است و دیگری با مدیریت مالی زندگی‌اش را نظم می‌بخشد، چیزی است که در کودکی در او نهادینه شده است. این هیچ‌گاه به معنی آن نیست که افراد در بزرگسالی نمی‌توانند عادت‌های بد مالی‌شان را تغییر دهند؛ بلکه حرف اینجاست که اگر از

دوران دانش‌آموزی برای نهادینه کردن ملزومات زندگی نظیر انسانیت، مهربانی، عشق، مدیریت مالی، مدیریت زمان، فن بیان و... غافل بمانیم و صرفاً سرگرم بالا و پایین شدن نمرات درسی فرزندمان شویم، فردا دیگر به سختی می‌توان عادت‌های نامتعارف شخصی او را تغییر داد. بدون شک، نهالی که ریشه‌اش در خاک مناسبی قرار گرفته باشد و سر وقت نیز آبیاری شود، به تدریج تبدیل به نهال عظیمی خواهد شد که صاحبانش را از سایه‌ها و میوه‌های خود بهره‌مند خواهد کرد. به شما تبریک می‌گویم که در حال مهیا کردن خاکی مناسب برای رشد نهال خود و آبیاری به موقع به آن هستید. اگر این گونه نبود، هیچ‌گاه هم این کتاب را در دست نمی‌گرفتید!

فصل پنجم: تشویقی به رنگ تنبیه

خوشبختانه در دنیای امروز همه می‌دانند که "تشویق خوب است" و این موضوع را در نوع رفتار اکثر خانواده‌ها می‌توان مشاهده کرد. اما نگران‌کننده این است که نکته‌ای ظریف و پراهمیت، از دید بیش‌تر افراد پنهان مانده است. موضوعی که دانش‌آموزان را نه تنها به هدفشان نمی‌رساند بلکه مانند هواپیمایی که فقط اندکی از مسیر خود منحرف شده است، کیلومترها از هدف اش فاصله گرفته و به ناکجاآباد خواهد رسید... هدف نهایی تشویق، در یک جمله پیشرفت فرزند یا دانش‌آموز در زمینه‌ی مورد نظر است. با این حال، اگر نتیجه‌ای خلاف این موضوع تحقق پیدا کند و دانش‌آموز از موفقیت فاصله بگیرد، کم‌تر کسی به نوع تشویق کردن خود مشکوک می‌شود و به جای آن، عوامل دیگری نظیر تنبلی در درس خواندن، بازیگوشی، سرگرم شدن به گوشی و تبلت و... را به عنوان موانع موفقیت فرزندشان در نظر می‌گیرند. گاهی عدم اطلاع از تشویق صحیح و به جای آن استفاده از تشویق نادرست، نتیجه‌ای مشابه تنبیه و یا حتی نامطلوب‌تر از آن را به دنبال خواهد داشت. هدف نهایی تشویق، موفقیت است و اگر این هدف تحقق پیدا نکند، در کنار عوامل دیگر باید به نوع تشویق خود نیز شک کرد. تشویق هم خوب و بد دارد...!

برای حرکت کردن در مسیر درست و آشنایی با زیباترین جاده‌ی تشویق که ۱۰۰٪ به هدف منتهی شود، لازم است در ابتدا عصری را که در آن زندگی می‌کنیم در یابیم. در گام بعدی، با تشویق نادرست آشنا شویم و در نهایت، اطلاعاتمان را به روز کرده تا هنگام تشویق دانش‌آموزان و فرزندانمان، راهبردی را به کارگیریم که راه را به فردایی واقعی می‌برد.

پایان دوران تنبیه ، آغاز دوران تشویق بد

در این زمان که اطلاعات، سال به سال در حال تغییر است و مسلماً در فردای واقعی، این تغییر و تحول روز به روز خواهد بود، همه می‌دانند که تشویق، خوب و لازم است. ولی همه نیز می‌دانند که اسید هم خوب و

لازم است (!). همه می‌دانند که اگر از اسید درست استفاده کنند، خوب است ولی اگر ناشیانه از آن استفاده شود، ممکن است خطرات جبران‌ناپذیری را به دنبال داشته باشد. این مثال را در مورد چاقو و کبریت فراوان شنیده‌اید.

درواقع امروزه موضوع خوب و بد بودن یک وسیله یا رفتار، بستگی به طرز استفاده از آن وسیله یا رفتار دارد و لزوماً به خود آن وسیله و رفتار نمی‌توان واژه‌ی خوب یا بد را نسبت داد. تشویق کردن هم یک رفتار است و اگر این رفتار را صحیح انجام ندهیم، ممکن است به دانش‌آموزان و یا فرزندانمان در میان‌مدت و بلندمدت صدمه‌های زیادی به‌صورت ناخودآگاه وارد شود.

کسی که سرعت تغییر جهان را حس کرده باشد، می‌داند که در گذشته عمل تنبیه دانش‌آموزان رایج بود. ولی امروز تنبیه در اکثر خانواده‌ها تعطیل‌شده و جای خود را به تشویق کردن داده است، اما تشویقی نادرست! یعنی اوضاع در ظاهر آرام است ولی در حقیقت، "تنبیه" در امروز و "تشویق نادرست" در امروز، هر دویشان از مسیر یکسانی می‌گذرند و طبیعتاً دارای نتایج مشابهی نیز خواهند بود.

چه کسی می‌داند که در فردای واقعی، چه چیزی خوب و چه چیزی بد است؟! همان‌طور که قدیمی‌ها باور نمی‌کردند روزی برسد که تشویق کردن، جایگزین تنبیه کردن شود! پس به قول سهراب، تا شقایق هست زندگی باید کرد... و ضروری است که در هر زمانی، خود را به ابزارهای مناسب آن زمان مجهز کنیم. امروز، امروز است...!

این تشویق، راه تنبیه را می‌رود

امروزه پدرها و مادرها و دانش‌آموزان، همه می‌دانند که باید پیشرفت کنند. اما در استفاده از اسید نیز، این را همه می‌دانند که چاهی که گرفته است، باید باز شود. پس تنها دانستن اینکه باید هر طوری شده پیشرفت صورت گیرد، امروز کافی نیست! این نوع دانایی، در سال‌های گذشته کافی بود اما همان‌طور که اشاره شد امروزه علاوه بر دانستن هدف، باید خود را مجهز به ابزارهای مناسب آن هدف کنیم. درواقع خود را برای آن هدف آماده‌سازی کنیم.

دانش‌آموزی را در نظر بگیرید که در امتحان ریاضی نمره‌ی ۲۰ را به دست آورده است. با خوشحالی به خانه می‌رود و برگه‌ی امتحانی را به مادرش نشان می‌دهد و مادر، در تشویق او می‌گوید: "آفرین پسر باهوشم!"

مشکل از همین یک جمله آغاز می‌شود: "آفرین پسر باهوشم!"

این مادر مهربان، به‌صورت ناخودآگاه روی هوش فرزند خود متمرکز شده است. فرزند نیز به‌صورت ناخودآگاه دریافت می‌کند که هوش اش واقعاً بالاست. او با خود می‌گوید: پس قابلیت‌های بیش‌تری می‌توانم داشته باشم و باید به دنبال آن‌ها بروم. روزها و ماه‌ها و سال‌ها به همین طریق می‌گذرد و همیشه هوش او از طرف افراد مختلف و البته از روی خیرخواهی، مورد تشویق واقع می‌شود و دانش‌آموز به این باور می‌رسد که یک نابغه است. ناگهان او با امتحانی سخت و طاقت‌فرسا نظیر امتحان المپیاد، تیزهوشان و یا کنکور مواجه می‌شود که سطح سؤالات بسیار بالاتر از امتحاناتی است که تاکنون در آن‌ها یکه‌تازی می‌کرده. او با باور

باهوش بودن در آن امتحان‌ها شرکت می‌کند و پس از اعلام نتیجه، با واژه‌ای به نام "مردود" آشنا می‌شود... نتیجه‌ای که این دانش‌آموز بازم به صورت ناخودآگاه می‌گیرد این است که من باهوش نیستم و از بقیه‌ی افرادی که قبول شده‌اند، سطح هوش کم‌تری دارم! این باور تمام پل‌هایی را که پشت سر اوست خراب کرده و گاه‌آ در ادامه‌ی مسیر با ناامیدی و اعتمادبه‌نفس پایین رفتار می‌کند. به طوری که در سال‌های بعد در زندگی شخصی و شغلی نیز این عدم اعتمادبه‌نفس نمایان می‌گردد. تمام این مشکلات از یک جمله آغاز شد: "آفرین پسر باهوشم!"

نکته‌ی مهم این است که مادر این دانش‌آموز گرچه از روی خیرخواهی هوش او را مورد تشویق قرار داد ولی هدف نهایی تشویق - یعنی موفقیت فرزندش - تحقق پیدا نکرد و نتیجه‌ای مثل راهبرد تنبیه کردن را به دنبال داشت: عدم موفقیت

مثل پدرها و مادرهای حرفه‌ای تشویق کنیم

انسان‌های حرفه‌ای، تربیت‌یافتگان پدران، مادران و یا معلمان حرفه‌ای بوده‌اند. اگر ادیسون موفق به اختراع لامپ برق شد، نتیجه‌ی تشویق حرفه‌ای مادرش بود. داستان ادیسون و مادرش را که شنیده‌اید؟ ماجرا از این قرار است که روزی مادر ادیسون به خانه می‌آید و به او می‌گوید: پسر من دیگر احتیاجی نیست که به مدرسه بروی! ادیسون با تعجب دلیل اش را می‌پرسد. مادرش به او می‌گوید: معلمت در نامه‌ای به من گفته است که فرزند شما نابغه است و سطح علمی او از سطح آموزشی این مدرسه بالاتر است. سال‌ها گذشت تا ادیسون، ادیسون شد! روزی داشت وسایل قدیمی را جابه‌جا می‌کرد که ناگهان با نامه‌ای مواجه شد که در کودکی، معلم اش به مادرش داده بود. در آن نامه نوشته بود: پسر شما کودن است.

شاید این سؤال برایتان پیش آمده باشد که مادر ادیسون، هوش او را تشویق کرد. پس چرا ادیسون، ادیسون شد؟ (مگر تشویق هوش بد نیست؟! اگر کمی دقت کنیم، درمی‌یابیم که مادر ادیسون، راهبرد تشویق هوش را در سال‌ها پیش به کار برده است. امروزه در بین افراد موفق جهان، افرادی هستند که در کودکی به شدت تنبیه نیز شده‌اند. به نظر شما آیا امروز مناسب است که فرزندان یا دانش‌آموزان را تنبیه کنیم؟ همان‌طور که دیروز تنبیه نتیجه می‌داد و امروز نمی‌دهد، تشویق هوش نیز دیروز نتیجه می‌داد و امروز نمی‌دهد! مادر ادیسون، از راهبرد مخصوص زمان خود، درست استفاده کرد. این مطلب، لزوم آگاهی از راهبردهای مناسبی را به ما یادآور می‌شود تا فرزندانمان را با دستانی پر، راهی فردای واقعی کنیم.

پدر و مادر حرفه‌ای امروز، به جای تأکید بر تشویق هوش فرزند خود، چیز دیگری را در او تشویق می‌کند به نام "تلاش و پیشرفت"! در این حالت، همان دانش‌آموزی که با جمله‌ی "آفرین پسر باهوشم!" تشویق شده بود، پس از امتحان ریاضی به خانه می‌رود و برگه‌ی امتحانی را به مادرش نشان می‌دهد و مادر مهربان او که به این ابزار ارزشمند مجهز شده است، پس از دیدن نمره‌ی بیست به او می‌گوید: "آفرین پسر پر تلاشم!" و یا حتی اگر نمره‌ی دانش‌آموز قبلاً ۱۳ بود و حالا به ۱۵ رسیده است، می‌گوید: "خیلی خوبه که نسبت به قبل پیشرفت داشتی!" این دو جمله‌ی آخر، تنها از زبان پدرها و مادرهای حرفه‌ای و مجهز شنیده می‌شود.

بینید این دو جمله همان قدرت جمله‌ی نادرست "آفرین پسر باهوشم" را دارد ولی در مسیری متفاوت! که به مقصدی متفاوت نیز خواهد رسید. پدران و مادران حرفه‌ای، زیباترین مسیر را برای سفر فرزندان و دانش‌آموزانشان انتخاب می‌کنند. دانش‌آموز پس از شنیدن آن دو جمله به صورت ناخودآگاه دریافت می‌کند که تلاش من مورد تحسین واقع شده است. پس باید تلاشم را نشان دهم تا پاداشی به نام "احساس خوب" را پس از تشویق شدن دریافت کنم! دانش‌آموز با خود فکر می‌کند که افزایش تلاش راحت‌تر از افزایش هوش است! وقتی می‌تواند با افزایش تلاش (حتی اگر از نمره‌ی ۸ به ۱۱ برسد)، باعث به دست آوردن احساسی خوب شود، زندگی برای او لذت‌بخش‌تر خواهد شد. استرس اش پایین می‌آید. سطح اعتمادبه‌نفس اش افزایش پیدا می‌کند و همه‌ی این عوامل باعث خواهند شد تا در بلندمدت، نتیجه‌ی حاصل از این نوع تشویق، کاملاً متفاوت از نتیجه‌ی تشویق هوش گردد. وقتی اعتمادبه‌نفس بالا باشد، وقتی استرس پایین باشد، وقتی زندگی لذت‌بخش‌تر باشد و در واقع، راهبرد مخصوص هر زمان به کار گرفته شود، در تمام مراحل زندگی، این عوامل ظاهر خواهند شد و همین موضوع باعث موفقیت‌های بزرگ شخصی و شغلی فرزندان و دانش‌آموزانمان در آینده خواهد شد.

بنابراین یکی از ضروری‌ترین ابزارها برای آماده کردن فرزندان به سوی آینده‌ای واقعی که همان آینده‌ی سریع می‌باشد، "تشویق تلاش و پیشرفت" آن‌ها به جای "تشویق هوش" آن‌هاست. همان‌طور که آگاهانه یا ناخودآگاه، در سال‌های اخیر "تشویق هوش و صرفاً نتیجه‌ی امتحان" جای راهبرد "تنبیه" را گرفته است؛ غافل از این که هر دوی آن‌ها در یک رودخانه در حال جاری شدن هستند.

فصل ششم: قبل از چگونگی، به چرایی فکر کنیم...

کارگران مشغول مشتق‌گیری‌اند!

یک روز که داشتم درس معادله‌های ریاضی را به دانش‌آموزانم یاد می‌دادم، یکی از آن‌ها دست اش را بالا برد تا سؤالی بپرسد. من حدس زدم که احتمالاً او معادله را خوب متوجه نشده است و می‌خواهد با سؤال کردن این ابهام را برطرف کند. ولی وقتی این دانش‌آموز سؤال خود را مطرح کرد، متوجه شدم ابهامی که برای او پیش آمده است، درباره‌ی چگونگی حل معادله نیست؛ بلکه او درباره‌ی علت و چرایی یادگیری معادله سؤال دارد!

او گفت: چرا باید معادله را یاد بگیریم؟ حل معادله در کجا به کارمان خواهد آمد؟ من بی‌درنگ به او گفتم: سال بعد که معادله‌ی خطی را می‌خوانید، باید با معادله‌ای که امسال در حال یادگیری آن هستید، آشنا شده باشید.

آن دانش‌آموز در آن لحظه قانع شد ولی قانع شدن او در آن لحظه، این بار من را قانع نکرد! من بعد از کلاس خواستم این مسیر را تا انتها برای خودم مرور کنم! من با خود گفتم:

«آن دانش آموز امسال معادله یاد می‌گیرد که سال بعد بتواند معادله‌ی خطی را بهتر بفهمد. معادله‌ی خطی را نیز یاد می‌گیرد تا در سال‌های بعدی توانایی یادگیری تابع و حد و مشتق و انتگرال و... را داشته باشد. او این‌ها را نیز یاد می‌گیرد تا در دانشگاه بتواند انتگرال سه گانه و... را فراگیرد. حال اگر آن دانش آموز که آن وقت دیگر دانشجو شده است، پیرسد که چرا باید انتگرال سه گانه را یاد بگیرم، چه پاسخی دریافت خواهد کرد...؟» فکر نمی‌کنم کارگاه یا کارخانه‌ای وجود داشته باشد که کارکنان آن در حال گرفتن مشتق و انتگرال باشند! تازه با این فرض که همه‌ی دانش آموزان بخواهند وارد رشته‌های فنی و مهندسی شوند و کسی سراغ رشته‌های علوم انسانی و علوم تجربی و... نرود که مسلماً امری محال است!

سخت است ولی چگونه ممکن؟

استاد و دوست عزیزم محمد پیام بهرام پور که رییس باشگاه سخنرانی و فن بیان برج میلاد تهران و نویسنده‌ی چندین جلد کتاب نیز هست، در یکی از سمینارهایش می‌گفت: «من در دوران دانش‌آموزی‌ام هیچ علاقه‌ای به یادگیری انتگرال نداشتم ولی وقتی بعدها علاقه‌ام را که ستاره‌شناسی بود دنبال کردم، احساس کردم برای یادگیری موضوعات مربوط به ستاره‌شناسی، لازم است انتگرال را نیز یاد بگیرم؛ آنگاه به صورت جدی اقدام به یادگیری انتگرال نمودم.»

اگر بخواهم مثالی هم از خودم بزنم، راستش یادگیری تایپ ده انگشتی برای من جذابیت خاصی نداشت! ولی وقتی دیدم می‌توانم با یادگیری آن، سرعت تایپ کردن ام را افزایش دهم و در نتیجه، نوشتن کتاب را نیز سریع‌تر انجام دهم، یادگیری تایپ ده انگشتی را به صورت جدی شروع کردم. بد نیست بدانید که همین حالا نیز از تایپ ده انگشتی برای نوشتن این پاراگراف استفاده کردم!

وقتی قرار است چیزی را در زندگی شخصی و یا حرفه‌ای خود "به کار گیریم"، یادگیری آن چیز صرف نظر از آسان یا سخت بودن اش، امکان‌پذیر خواهد بود. این امکان‌پذیر بودن در جمله‌ی "سخت است ولی ممکن"، تنها در صورتی تحقق پیدا خواهد کرد که دلیلی برای به دست آوردن آن چیز وجود داشته باشد.

چراغ چرایی

من از وقتی که دانش‌آموزم سوآلی مبنی بر «چرایی یادگیری معادله» از من پرسید، سعی کرده‌ام برای تمام چیزهایی که آموزش می‌دهم، ابتدا دلایل اصلی و واقعی یادگیری آن مطالب را برای مخاطبین ام روشن و شفاف کنم. من وقتی بتوانم دلایلی روشن برای یادگیری آموزش‌ها به دانش‌آموزان ام ارائه کنم، به میزان روشنی آن دلایل نیز، جاده‌ای که آن‌ها قرار است برای یادگیری مطالب درسی طی کنند، برایشان روشن خواهد شد! طبیعتاً روشنایی مسیر، یکی از پیش شرط‌های لازم برای حرکت به سوی هر مقصدی است.

بهتر است قبل از پرداختن به چگونگی انجام کار در مورد فرزند خود و یا حتی از سوی او، به چرایی انجام آن کار با جدیتی بیش‌تر از قبل بباندیشیم. آنگاه اگر توانستیم دلیل یا دلایلی به اندازه‌ی کافی روشن و درعین حال بزرگ به فرزند خود ارائه کنیم، دیگر نگران چگونگی انجام آن کار نخواهیم بود؛ چون اگر چراغ چرایی برای او روشن شود، او خودش با چگونگی انجام آن کار کنار خواهد آمد!

حرفِ آخر

شما خواننده‌ی گرامی، آزاد هستید که این کتاب الکترونیکی را به هر کسی که دوست داشتید از طریق **تلگرام، یاهو، جیمیل، چاپار** ... و یا حتی دستی (فلش) هدیه دهید و به سهم خود دهکده‌ی فردا را برای زندگی خود و فرزندان تان زیباتر کنید؛ مطمئنم شما نیز مثل من دوست ندارید که بعد از سالیان سال زندگی، از خود فقط یک سنگ قبر برجای گذارید...

درضمن از آنجایی که این اثر نیز مانند سایر اثرها هرگز نمی‌تواند عاری از اشکال باشد، خوشحال می‌شوم اگر انتقادات، پیشنهادها و یا هرگونه نظر در مورد این کتاب را از طریق فرم موجود در لینک تماس با ما و یا با ارسال ایمیل به آدرس info@maktabyar.ir با من در میان بگذارید. (آبته فرم تماس با ما ساده‌تر است! ☺)

صفحه‌ی اینستاگ [@maktabyar](https://www.instagram.com/maktabyar) -رام ما نیز مشتاق فالوی شماست!

لینک کانال تلگرام ما (در صورت نیاز): <http://telegram.me/maktabyar>

[صفحه درباره ما](#)

[فرم تماس با ما](#)

و در پایان از شما دعوت می‌کنم تا **حتماً** در

دوره **رایگان و غیرحضوری** «مدرسه‌ی پدر و مادرها»

شرکت کنید و فرزند خود را به فردایی که واقعاً منتظر اوست رهسپار کنید:

ثبت نام رایگان

http://maktabyar.ir/?page_id=488

شاد و پیروز باشید!



محمد رضا مرادی

دبیر ریاضیات و مدرس مهارت‌های زندگی دانش آموزان



تمام شد :)